

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و شصتم





آقای رسولی از سنندج



سلام بر زندگی. ابیات کلیدی و راه‌گشای بزرگان.

زندگی تن مجو از عیسی‌ات
گام فرعونى مخواه از موسی‌ات
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۵۳

از فضای ایجادشده که در اثر تسلیم به وجود آمده، چیزی نخواهیم و فقط حضور ناظر را حفظ کنیم.

کمر به خدمت دل‌ها ببند چاکروار
 که برگشاید در تو طریق اسراری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۴

اگر به دیگران عشق بلاعوض بدهم و در ازای کاری که انجام داده‌ام، انتظاری نداشته باشم، از زندگی پاداش حضور و فضاگشایی را خواهم گرفت.

«بس کن شرح ترشان»؛ هرگاه خواستم که بدی و عیب دیگران را بازگو کنم و یا از دیگران انتقاد نمایم، فوراً این تک‌مصرع کلیدی را به‌خاطر بیاورم که «بس کن شرح ترشان» و غیبت و بدگویی را متوقف نمایم.

ناموس مکن پیش آ، ای عاشق بیچاره
تا مرد نظر باشی نی مردم نظاره
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۰۶

انسان عاشق هیچ چاره‌ای ندارد جز این که نظاره‌گر ذهنش باشد.

پُشت سوی لُعبت گلرنگ کُن
عقل در رنگ آورنده دنگ کُن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸۰

جهان رنگارنگ بیرون، جهان خواستن‌های من‌ذهنی‌ست. باید این عقلِ خواستن‌ها را با نظاره بودن به ذهن گنج کرد، تا نظر زنده زندگی را در این لحظه از دست ندهم.

این سُکر بین هل عقل را، وین نُقل بین هل نقل را
گَز بهر نان و بَقَل را، چندین نشاید ماجراً
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱

به این فضای حضور توجه کنم و عقل من ذهنی را رها کنم. برای به دست آوردن جهان بیرون و مادیات، توجه خدایی ام را به هیچ قیمتی از دست ندهم.

می کشد شیر قضا در پیشه‌ها
 جان ما مشغول کار و پیشه‌ها
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۴

در حالی که لحظه به لحظه از عمر ما کم می‌شود ولی این من‌ذهنی، هنوز با مشغولیت‌های دنیایی از جمله پول، کار و سایر خودمشغولی‌ها عمر خودش را تلف می‌کند. در واقع ذهن ما با خودمشغولی ذهنی برای خودش زمان می‌خرد و نمی‌داند که بزرگ‌ترین اشتباه عمرش را انجام می‌دهد و اگر همچنان در ذهنش بماند، تنها در لحظه مرگ جسمی متوجه خواهد شد که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌است و دیگر خیلی دیر شده‌است.

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۶

در اوایل راه به کسی نگویم که گنج حضور گوش می‌دهم و نگویم دارم بر روی خودم کار می‌کنم؛ این کار موجب تسریع در زنده شدن به زندگی و مراد اصلی زودتر حاصل خواهد شد.

نیم جان بستاند و صد جان دهد
آنکه در و همت نیاید آن دهد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۵

با کمی درد هشیارانه و صبر، به حضور زنده خواهیم شد و شادی‌ای را حس خواهیم کرد که حتی ذهن تصور آن را ندارد.

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

اگر قضای الهی هزاران بار من ذهنی‌ام را بکشد، نگران نباشم، چون این راه بیداری ست. قضای الهی به وسیله
درد هشیارانه و کشتن من ذهنی، جهت زنده شدن به انسان‌ها کمک خواهد کرد.

چو یکدم نبیند جمال و جلالت
بگیرد ملالی ز جان و ز جایش
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۸۹

هرگاه متوجه شدم که ملول و غمگین هستم، این را یک نشانه و تلنگری برای خودم در نظر بگیرم و فوراً متوجه
شوم که از مسیر حضور خارج شده‌ام و توجه‌ام را روی این لحظه و بر روی خودم نگه دارم.

در پایان نکته کلیدی:

حضور انسان‌ها در زندگی ما اتفاقی نیست؛ تمام اتفاقات مطابق لیاقت ما به وجود می‌آیند؛ یعنی خدا هر لحظه در بیرون مرکز ما را منعکس می‌کند.

شاد باشید.

– ارادتمند، رسولی از سنج



خانم مریم از تهران



«شهوت من ذهنی»

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می‌برد خود را کمال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

شهوت من ذهنی ابعاد مختلفی دارد، یک جا در کسب چیزهای بیش تر و بیش تر مادی ست و دقیقاً منشأ گرفته از ویژگی‌های چهار مرغ ابراهیم است و به اشکال مختلف خودش را بروز می‌دهد تا با کسب اعتبار، داشتن اقلام مادی بیشتر، گرفتن تأیید و توجه، کمال طلبی و رسیدن به صفاتی مثل برتر، بهتر، قشنگ‌تر، مهربان‌تر، با فهم و شعورتر، داناتر، پولدارتر، معروف‌تر، دوست‌داشتنی‌تر و هزار صفت که پسوند «تر» به آن می‌چسباند، خودش را زنده نگه دارد و یک سر و گردن بالاتر از دیگران باشد.

اما بُعدی که به تازگی از شهوت من‌ذهنی‌ام شناسایی کردم، رنگی متفاوت از همه این برتر بودن‌ها داشت، شهوتی که شاید در نقطه مقابل همه آن ماسک‌های زیبا و دوست‌داشتنی باشد که همیشه سعی می‌کند به آن‌ها برسد، یا با داشتن آن‌ها زندگی بیرونی را از دید خود بهتر کند:

«شهوت خشم و بروز آن!»

در حال خواندن پیغام‌های عشق بودم و در میانه جنگ و ستیزی درونی با من‌ذهنی که از هر سوراخی که پیدا می‌کرد سرش را بیرون می‌آورد تا دوباره باعث شود بدون فضاگشایی با عزیزی با خشم صحبت کنم. کاری به ماجرای رخ داده ندارم، مهم نیست من‌ذهنی‌ام خودش را به آب و آتش می‌زند تا به من بقبولاند حق داشتم تند صحبت کنم چون آن نفر فلان فکر را کرد یا فلان طور حرف زد! حالا با تمام وجودم به این حرف ایمان آورده‌ام که خودم و فقط خودم و باز هم صددرصد فقط خودم مسئول هشیاری خودم در این لحظه و رفتارم و عکس‌العمل‌هایم هستم و لاغیر.

با رسیدن به بیت:

پس سلیمان اندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش کرد سرد
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

ناگهان کلمه «شهوت» جلو چشمم پررنگ شد. شهوت خشم! شهوت بروز عصبانیت! شهوت گرگی که میل به دریدن دارد! میل من‌ذهنی فقط به کسب چیزهای به‌ظاهر مادی و چسباندن آن‌ها به خودش نیست، بلکه از هر چیزی کسب هویت و انرژی می‌کند.

شهوت بروز خشم و عصبانیت شاید مخرب‌ترین نوع از واکنش‌های من‌ذهنی باشد که خیلی از اوقات توسط خیلی از آدم‌ها آزاد شده و الگوی درد، رنجش، خشم، ناراحتی، کینه و بغض را در جامعه گسترش می‌دهد. حداقل در مورد خودم این را می‌دانم، در مورد دیگران حق اظهار نظر ندارم، الله اعلم.

اما لحظه‌ای که شهوتش را دیدم که دندان‌هایش را برای حمله‌های مکرر تیز می‌کند تا بندگان خدا را بدرد، پشتم لرزید. منی که تازه کلی فکر می‌کنم آدم آرام و مهربانی هستم و تا جایی که بتوانم به دیگران کمک می‌کنم، در پاره‌ای از موارد که من ذهنی‌ام فرصت گیر می‌آورد، وحشی‌تر و درنده‌خوتر از هر حیوان وحشی می‌شود و به راحتی و بدون ذره‌ای رحم و شفقت، طرف مقابل را با کلام مورد آزار قرار می‌دهد.

حال چطور است که من، همین من با این گرگ درنده درونم، به حال بیرون و اوضاع و احوال، افسوس می‌خورم و گاهی هم تحت تأثیر قرین‌های بیرونی و من‌ذهنی خودم، گرگ‌های بیرون را ملامت می‌کنم! نه‌خیر عزیز من، چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است!

اگر مردی، گرگ درونت را بکُش، یا حداقل ساکتش کن، آبی از فضای گشوده‌شده روی شهوت درنده خویی‌اش بریز و اندرونه را صاف کن، حقیقتاً و از ته دل بخواه که درونت صاف و یکدست شود تا آن وقت تاج سلیمانی‌ات بی هیچ تلاش خارجی تو، با «کن فکان» الهی صاف شود، و گرنه با زور من‌ذهنی، همچنان کج و معوج روی فرق سرت زار خواهد زد!

آن وقت است که خرد زندگی در عشق و آرامش و شادی بی‌سبب، از تو به تمام جهان سرازیر می‌شود و شاید آبی باشد روی آتش خشم خیلی از آدم‌ها که من‌ذهنی‌شان به هزاران شکل، افسار پاره کرده و همگی دارند از هم‌دیگر انرژی و حیات را می‌دزدند.

خدایا چنان کن سرانجام کار
تو خشنود باشی و ما رستگار
-منسوب به نظامی

- مریم از تهران



خانم طاووس از تهران



«به نام خدا»

در برنامه ۹۳۵ آقای شهبازی این جمله را فرمودند که «سبک زندگی با خرد کل» و این متن مقایسه‌ای است بین این سبک زندگی با سبک زندگی با عقل جزوی یا من‌ذهنی.

به طور کلی می‌توانیم روابط خود را در این جهان به چهار دسته تقسیم کنیم:

- ۱: در رابطه با خود
- ۲: در رابطه با دیگران
- ۳: در رابطه با خدا
- ۴: در رابطه با جهان و طبیعت

۱: در رابطه با خود در سبک زندگی با خرد کل ما خود را به‌عنوان امتداد خداوند و از جنس او شناسایی می‌کنیم که لایق کرامت و بزرگواری‌ست.

من از عدم زادم تو را بر تخت بنهادم تو را
آینه‌ای دادم تو را باشد که با ما خو کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

اما در رابطه با خود براساس من‌ذهنی ما خود را به‌عنوان هشیاری جسمی و ذهنی شناسایی کرده و در زندان ذهن پردرد و افسرده می‌مانیم.

جان، همه روز از لگدکوب خیال
وز زیان و سود، وز خوف زوال

نی صفا می ماندش، نی لطف و فر
نی به سوی آسمان، راه سفر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۲ و ۴۱۱

۲: در رابطه با دیگران براساس سبک زندگی با خرد کل، ما همان یک هشیاری الهی و زندگی را در همه انسان‌ها شناسایی کرده و احساس جدایی نداریم.

منبسط بودیم و یک جوهر همه
بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یک گهر بودیم همچون آفتاب
بی گره بودیم و صافی همچو آب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۶ و ۶۸۷

در رابطه با دیگران براساس من‌ذهنی ما انسان‌ها را جدای از خود می‌دانیم و مدام با مسئله‌سازی و مانع‌بینی و دشمن‌سازی، روابط خود را با دیگران به درد می‌اندازیم.

۳: در رابطه با خدا براساس خرد کل انسان در درون خود خدای خود را می‌یابد و یک هشیاری الهی سراسر رحمت اندر رحمت را تجربه می‌کند.

نقش من از چشم تو آواز داد
 که منم تو، تو منی در اتحاد
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۳

اما در رابطه با خدا براساس من‌ذهنی اعتقاد به یک خدای ذهنی و بیرونی که از بچگی ما را از او ترسانیده‌اند.
 (در داستان سلطان محمود و غلام هندو)

من همی لرزیدمی از بیم تو
 غافل از اکرام و از تعظیم تو
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۹۸

۴: در رابطه با طبیعت و جهان بیرون براساس سبک زندگی با خرد کل، انسان موحد و عاشق بر کل هستی عشق می‌ورزد و در حال پخش عشق و لطف و آبادانی است.

آمد شرابی رایگان، زان رحمت ای همسایگان
وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر ولد

ای دل ازین سرمست شو، هر جا روی سرمست رو
تو دیگران را مست کن تا او تو را دیگر دهد

-مولوی، دیوان شمس، - غزل شماره ۵۳۷

اما در رابطه با طبیعت و جهان بیرون براساس سبک زندگی با عقل جزوی و من‌ذهنی، انسان مدام به تخریب طبیعت و خرابی در جهان بیرون می‌پردازد.

کژرو و شب‌کور و زشت و زهرناک
پیشه او خستن اجسام پاک

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۱

با تشکر

- طاووس از تهران



آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و همراهان محترم گنج حضور.

«روزن»:

مولانا در ترجیع شماره چهل و سوم، ذهن «من دار» را به خانه دودناکی تشبیه کرده است که نه چشم دل ما در این فضای دودآلود قادر به دیدن حقیقت است و نه به راحتی می توان در این فضا نفس کشید.

زین دودناک خانه گشادند روزنی
شد دود و، اندر آمد خورشید روشنی

آن خانه چیست؟ سینه، و آن دود چیست؟ فکر
 ز اندیشه گشت عیش تو اشکسته گردنی
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

دود در این جا همان دردهای مرکز ماست که بر اثر فکریهای من دار و همانیگی با چیزهای این جهانی به وجود آمده است.

از نشانه‌های بودن دود در خانه‌مان، جبر بودن در ذهن و فکریهای مسلسل‌وار است که دست از سر ما بر نمی‌دارد. از عوارض همانیده شدن و گذاشتن آن‌ها در مرکزمان نیز می‌توان به عدم تشخیص راه درست یعنی فضاگشایی از راه غلط یعنی مقاومت و قضاوت و همچنین تبدیل عیش ذاتی‌مان به غم و اندوه اشاره کرد.

اگر این دود به قدری زیاد شود که ادامه زندگی برای ما تقریباً غیرممکن شود، احتمالاً به فکر جستن راه چاره جهت کم کردن دود و باز کردن روزن بیفتیم.

با شنیدن پیغام مولانا و پیاده کردن آن در زندگی مان، انگشت اشاره را به سمت خودمان برمی گردانیم و می پذیریم ما پندار کمال داریم.

این پذیرش باعث می شود ما در مقابل زندگی سر فرود آوریم و ضرورت بیدار شدن از خواب ذهن برایمان مسجل می شود. در این صورت است که ما مسئولیت قبول می کنیم و شروع به کار کردن روی خودمان می کنیم.

از اقداماتی که می توانیم برای رسیدن به مقصودمان انجام دهیم، اولین و مهم ترین آنها این است که قدم اول را درست برداریم یعنی در این لحظه فضاگشایی کنیم. با این کار می فهمیم اتفاقات و آنچه ذهن نشان می دهد، شوخی خداوند است.

همچنین به عدم توانایی ذهن و عجله اش در کار تبدیل پی می بریم. بنابراین، فضاگشایی و درد هشیارانه کشیدن و توکل به نیروی «کن فکان» خداوند را سرلوحه این کار قرار می دهیم.

از یک طرف «من ذهنی در ما نفوذ کرده و خلاصی از عادت‌هایش به این سادگی نیست» ولی از طرف دیگر کار
رهایی از من ذهنی تنها به دست ما می‌تواند صورت گیرد:

پس هماره روی معشوقه نگر
این به دست توست بشنو ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

جایگزین کردن عادت‌ها، از اقدامات مهم دیگری است که می‌تواند در راه انداختن همانیدگی‌ها مؤثر باشد.

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد
دیو چو بیرون رود فرشته درآید

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۳۲

از جمله این جایگزینی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- جایگزین کردن «نمی‌دانم» به جای «می‌دانم».

- به جای این که در مقابل زندگی و راندن آفلین از مرکزمان ناز کنیم، باید در مقابل دعوت هر چیزی که می‌خواهد به مرکز ما بیاید ناز کنیم.

- سکوت به جای حرّافی؛ هر وقت خواستیم حرف بی‌مورد بزنیم، به‌جایش فقط شکر کنیم.

- خواندن ابیات به‌جای اغیار؛ یعنی هرچیزی که ما را به‌سمت این جهان می‌کشاند.

- به‌جای این‌که در یک رابطه دو نفره، از من‌ذهنی خودمان دفاع کنیم و تقویتش کنیم، این دشمن درونی‌مان را تضعیف کنیم و بگذاریم خدا در هریک از ما حرف بزند و عمل کند.

- به‌جای این‌که به هرچه ذهنمان نشان می‌دهد بها دهیم، آن را بی‌ارزش بدانیم و جدی نگیریم.

- کاهش خود به‌جای افزایش؛ مثلاً پیش‌دستی در سلام کردن به دیگران، عذرخواهی از فرزندان و همسرمان و یا دوستان‌مان در موقع بروز اشتباه.

- انداختن دردها مثل رنجش از کسی به جای ادامه رنجش.

- پرداختن به مرده خود به جای مرده دیگران.

- گنجاندن ساعاتی برای ورزش در برنامه روزانه به جای عادات‌های قدیمی و دیدن آثار آن بر حال جسمی و روحی مان مثلاً پس از چند ماه.

- تغییر رژیم غذایی فعلی با یک رژیم علمی و استاندارد.

- ترک عادت خریدهای بی‌مورد؛ پس از چند ماه می‌بینیم که خیلی از خریدها اصلاً ضرورتی ندارد.

- جایگزین کردن فضاگشایی به جای فضابندی و تمرین این کار در طول روز؛ مثلاً عادت کرده‌ایم که اگر کسی با ما درشت صحبت کرد، ما هم با او درشت‌تر صحبت کنیم، از این به بعد در این موارد زبانمان را گاز بگیریم و فقط سکوت کنیم، بعد از مدتی حلاوت این کار را خواهیم چشید.

- به جای این که انتظار داشته باشیم قوانین و مقررات به نفع ما تغییر کنند، ما خودمان را با قوانین تطبیق دهیم.
- به جای سؤال کردن و مقاومت پذیرش داشته باشیم؛ به جای این که بخواهیم سعی کنیم با ذهن مان خدا را بفهمیم و درباره اش بحث کنیم، صبر کنیم و از اثبات خدا و اصل مان با دانسته های ذهنی مان پرهیز کنیم.
- شکر کردن در مواقع از دست دادن همانیدگی ها به جای شکایت.
- کارهای خودمان را با الگوهای برگرفته شده از این ابیات ارزیابی کنیم، به جای مقایسه کارهای خودمان با دیگران.
- جایگزین کردن درد هشیارانه کشیدن به جای دردهای بیهوده خوردن.

- جایگزین کردن قبله مردن به من ذهنی به جای قبله همانیدگی‌ها.

- ترک ناز کردن به زندگی و اظهار نیاز به راهنمایی زندگی.

به تدریج که این جایگزینی‌ها در ما نهادینه می‌شود، روزن باز می‌شود و همانیدگی‌های زیادی که باعث ایجاد دود زیادی در مرکزمان می‌شد از وجودمان رخت برمی‌بندند و مقدمات کار تبدیل فراهم خواهد شد.

با تشکر
علی از دانمارک



خانم سرور از شیراز



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار.

پیام خود را که موفق به ارتباط تلفنی با برنامه گنج حضور نشدم را با دوستانم به اشتراک می گذارم. «برنامه ۸۵۶»

گفتم که عهد بستم وز عهد بد برستم
گفتا چگونه بندی، چیزی که من شکستم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۶

برنامه امروز مرا با خود روبرو کرد. بسیار درگیر پندار کمال هستم. پندار کمال من پس از آشنایی با برنامه ارزشمند گنج حضور، از راه مودیانہ دیگری، گندم انبارم را می دزدد و مانع باز شدن مرکز می شود. در برنامه های دیگر نیز استاد عزیزم، به کرات در این مورد سخن گفته بودند و شعر پندار کمال را شرح داده بودند.

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

اما شروع برنامه با غزلی که به صراحت، رسیدن به حضور را از راه ذهن منع می‌کرد و چنان محکم از زبان زندگی سخن می‌گفت که همه چیز در دستان توانمند من است، جایی برای هیچ ابهام و کژفهمی برایم باقی نگذاشت.

بارها، خود را در میدان مقایسه‌ای با دیگران، کم دیده‌ام و در راه زنده شدن به خداوند نیز همان آفات از در دیگری به سراغم آمده‌اند.

پیام‌های نوشته شده خود را با پیام‌های دوستان مقایسه کرده و صدایی در درون مرا از نوشتن منع می‌کرد که در میان انبوه پیام‌های برخاسته از حضور و شکفته در باغ زندگی، پیام تو که یک من‌ذهنی بزرگ هستی، چه فایده‌ای دارد جز این که می‌خواهی خود را از این طریق بیان کنی!

اما به توصیه استاد عزیزم از راه باز نماندم، پیام‌های خود را هرچند ناقص، هرچند کم‌جان، نوشتم و لنگ‌لنگان خود را تا این برنامه کشاندم، هرچند که بودن در این راه را با جان و دل دوست دارم و آرزوی قلبی من پیوستن به دریای بی‌نهایت و ابدیت خداوند است، اما صدای بی‌امان ذهنم که یک‌ریز و پی‌درپی نواقصم را در مقابلم می‌گرفت تا راضی شوم که لایق هدیه خداوند نیستم، نایی برایم باقی نگذاشته بود تا این که برنامه «۸۵۶» چون چراغی پر نور، نور امید را در دلم روشن کرد.

دیگر از خشم، حسادت، قضاوت و مقاومت و احساس سنگ و شکست و هزاران چیزی که مرا از راه باز می‌دارند، گله‌ای ندارم.

شرط تسلیم است و گشودن فضا، حتی در اطراف تمام این حال‌های به‌ظاهر بد که دیگر باید از بد و خوب کردن آن‌ها، برهم چرا که بسیار خود را جدی گرفته‌ام و نمی‌دانم که همه‌چیز در دستان قدرتمند خداوند است. تمام آن چه پیش می‌آید به خواست و اراده اوست تا خود آن‌گونه که خود می‌داند مرا به دریای خود وصل گرداند.

هر زمان دل را دگر میلی دهم
هر نفس بر دل دگر داغی نهم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

با آگاهی از این مسئله مهم، در ذهن را که ممکن است از راه دیگری وارد شود و مرا به کاهلی و تنبلی بیندازد و بگوید خوب اشکال ندارد تو همین هستی دیگر، حالا ان شاءالله به حضور هم زنده خواهی شد، می‌بندم و با تلاش و کوشش خود بندگی خود را به جا می‌آورم که:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند
هر قدر ای دل که توانی بکوش
-حافظ، غزلیات، غزل شماره ۲۴۸

هزاران هزار بار خداوند مهربانم را سپاس می‌گویم که قرین مرا اشعار مولانا، آقای شهبازی و برنامه ارزشمند گنج حضور و تمام دوستان عزیزم که همه در این راه به یک سو و یک جهت حرکت می‌کنند، قرار داد.

تا با تو قرین شدست جانم
هر جا که روم به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم بر آسمانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

- با احترام سرور از شیراز



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید